

از اتحاد بگو

گاهی وقت‌ها نوشتن و گفتن تنها راه چاره است. نوشتن و خواندن آن ثانیه‌ها و تجربه‌ها هم برای نویسنده خوب است و هم برای خواننده. دست‌به‌قلم شوید یا دست به کیبورد. بنویسید که چطور خبر را شنیدید، برای چه کسی نگران شدید. کدام اتفاق بیشترین تاثیر را روی شما گذاشت؟ کدام عکس یا کدام ویدئو یا کدام صحبت، برایمان بنویسید که چه قدمی برای این اتحاد برداشتید؟ چه کردید؟ چه گفتید؟ ما اینجاایم، دست‌های همدیگر را می‌گیریم و می‌نویسیم. می‌نویسیم که چه دیدیم، چه شنیدیم، از چه چیزی ترسیدیم. نوشته‌هایتان را برایمان بفرستید و اجازه بدهید همراه ثانیه‌های دلپره و خشم و مبارزه شما باشیم. Ne.mofid@gmail.com و لطفا در بخش موضوع بنویسید مربوط به ۱۷ خردادماه.

یکشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۹۶ ● شماره صد و شش

۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

ویس‌شده

اتحاد و همدلی برای ایران



کتی‌نو | ۰۷



مبارزه ما

نفس کشیدن ماست

از قدیم گفته‌اند، آنچه تو را نکشد قوی‌ترت می‌کند. یادآوری این جمله در چنین شرایطی که ما غمگین و دلشکسته اسم شه‌ای ۱۷ خرداد را دوره می‌کنیم، شاید سخت باشد. شاید حتی به چشم شما اشتباه محض بیاید. ممکن است پیش خودتان بگویید مگر می‌شود؟ مگر می‌شود در چنین لحظاتی از قدرت صحبت کرد؟ مگر می‌شود آن ثانیه‌های اضطراب را نفس کشید و چهار روز بعد از قدرت حرف زد؟ اما این جمله را چند بار پیش خودتان مرور کنید. به‌تک‌تک لحظه‌های آن چهارشنبه فکر کنید و آن تب‌وتاب و تعجب و ترس و واج‌آرایی «ت» که می‌توانست «تنفس» را از ما بگیرد و به‌جز اشک و بهت و ماتم به صورت هم‌زمان چیزی نصیبمان نکرد. اما مگر می‌شود؟ مگر می‌شود اتفاقی در این دنیا بدون قاعده و بی‌دلیل باشد؟ همین‌طور ساده، بی‌هیچ دستاوردی؟ مگر می‌شود ما مرگ هموطن به خشن‌ترین شکل را تجربه کنیم و همان آدم‌های سابق باشیم؟ مگر می‌شود در این لحظات نفس کشید و چیزی به‌جز دم و بازدم به دست نیارود؟ نمی‌شود. هیچ‌چیز این جهان آنقدر بی‌حکمت نیست که ما اینطور ساده‌انگارانه از کنارش بگذریم و خودمان را متغّل و مضطرب رها کنیم.

ما دیگر آن آدم‌های چهارشنبه صبح نیستیم. هیچ‌کدامان همان آدم‌های سابق نخواهیم شد. ما تبدیل به آدم‌هایی شده‌ایم که هراس تجاوز در زمانه آرامش را تجربه کرده‌ایم. می‌دانیم یعنی چه که در امن‌ترین نقاط شهر، صدای رگبار بییچ‌د و تصویر کودکی که به پناهگاه می‌برند مثل خوره در ذهن ما چسبیده است و رهایمان نمی‌کند. ما دیده‌ایم که چطور اسلحه در دست و تاجر در سر به امنیت ما هجوم می‌آورد و دیده‌ایم که دشمن چطور از پایداری ما به هراس می‌افتد. ما از پس آن چهارشنبه نحس تبدیل به آدم‌هایی قدرتمندتر شده‌ایم. چشم‌هایمان بازتر است. نشانه‌ها را جدی‌تر می‌گیریم. در خیابان چشم می‌گردانیم و به دنبال فردی می‌گردیم که لباس زمستانی و گشاد پوشیده و چهره‌اش شبیه به هیچ‌کدام از مذهبی‌ترین آدم‌های این دیار نیست، ما از این به بعد به چشم‌های آدم‌ها بیشتر نگاه می‌کنیم. به خلق‌و‌خو و رفتارهایشان توجه بیشتری نشان می‌دهیم. دیده‌ایم دیگر، می‌دانیم بزرگ‌ترین طلسم‌شکن این روزهایمان همین هوشیاری است و همین هوشیاری است که ما را قوی‌تر از پیش و مبارزتر از قبل به دنبال خود می‌کشانند. حقیقت این است که هرچند غم‌مار و پرهزینه‌ا ما اما قدرتمندتر شده‌ایم. شناخت بیشتری به دست آورده‌ایم و تنها کاری که از دستانم برمی‌آید تحمل درد شهادت هموطن است و نگاه انداختن با چشم‌های باز به این سو و آن‌سو. امیدمان این است که آن فاجعه هیچ‌وقت تکرار نشود. پیش خودمان دوره می‌کنیم که «خدا! کاش هیچ‌وقت مجبور نشوم به ۱۱۳ زنگ‌بزنم.» و شماره تلفن سرفرمی ستجاق می‌خورد به گوشه تصویر پسرچه. ذهن ما می‌شود پازل پیچیده‌ای که مرزهای مبهم آن از حس‌های ناخوش و درهم‌تنیده پر می‌کند.

به هر حال ما آن چهارشنبه را پشت سر گذاشته‌ایم و ما دانیم خشونت‌گرایان و تروریست‌های بی‌خانمان، چطور چشم به این سرزمین دوخته‌اند و هیچ نمی‌خواهند غیر همین که قدرت فکر از ما گرفته شود و نفس کشیدن از یادمان برود. یادمان برود می‌شود در هر گوشه از این کشور، با صدای بلند خندید، در هوشش نفس عمیق کشید، می‌شود در این سرزمین عاشقانه زندگی کرد. آنها چنین چیزی می‌خواهند؟ پس مبارزه ما چیست الا نفس کشیدن؟ الا زندگی کردن؟ به‌جز عشق ورزش‌دن؟ مبارزه گاهی به همین سادگی‌هاست. ساده‌تر از آنچه فکرش را می‌کنیم. مبارزه ما یعنی همین که قدرتمندتر از پیش به زندگی ادامه می‌دهیم. قدرتمندتر از پیش قدم‌برمی‌داریم و چشم‌هایمان رو به آسمان است. دردکشیده و ناخوش و خسته زندگی می‌کنیم، نفس می‌کشیم و به انتقام فکر می‌کنیم. همین موقعیت است که انگیزه‌ای برای تنفس به ما می‌دهد. به این امید که هیچ روز دیگری در هفته، به نحسی ۱۷ خرداد از آب درنیاید و هیچ‌وقت نفس کشیدن سخت‌ترین کار جهان نباشد.



تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران



روزنامه‌نگار

۲۰ روز پیش از چهارشنبه غم‌انگیز، در جمعه‌ای بهاری ۴۲ میلیون نفر پای صندوق‌های رأی رفتند تا نظرشان را روی برگه‌ای بنویسند و چشم‌انتظار نتیجه‌بمانند. ۴۲ میلیون نفر در سرتاسر ایران و در امنیت و آرامشی تأمین‌شده.

مهم‌ترین مفهومی که سال‌هاست برای آن می‌جنگیم و در جهت این صلح و پایداری قدم برمی‌داریم، انتخاب‌هایمان سندی است برای این خواسته و مواجهه‌مان به قصد ثبات و حفظ آرامش. ما از صلح می‌گوییم و تروریسم به شکلی خشن‌تر خودنمایی می‌کند. ما به ثبات رأی می‌دهیم و تروریسم جری‌تر می‌شود. ما ساعت‌ها در صف می‌مانیم و دموکراسی تمرین می‌کنیم و تروریسم به جنگ می‌اندیشد.

تروریسم روی طبل تفرقه می‌کوبد و ما متحدتر می‌شویم. خاطرات بحث‌های ۲۰ روز پیش را از یاد می‌بریم و تصویری تازه از با هم بودن می‌سازیم.

■ از چهارشنبه

ساعت ۱۰ صبح روز چهارشنبه ۱۷ خردادماه سال ۹۶ بود که همه ما تبدیل به آدمی دیگر شدیم. آدمی که کمتر می‌شناسیمش، کمتر او را در آینه دیده‌ایم و کمتر به ترس‌هایش گوش داده‌ایم. تمام ما به این نتیجه رسیدیم که جهان جای ترسناک‌تری است، چشم‌باز کردیم و تمام وقایع و اتفاقاتی که در پاریس و لندن و منچستر و بروکسل افتاده بود، برایمان پیش آمد. کشته شدن آدم‌های بی‌گناه، تروریست‌های بی‌منطق و عصبانی، تیراندازی، حمله، آتش، انفجار. دعا برای نیروهای نظامی و امنیتی، تلاش برای حفظ خونسردهی، حتی احتمالا بسیاری از ما در لحظات اولیه به عمق فاجعه بی‌نبردیم. شما را نمی‌دانم اما من مطمئن بودم که اتفاق خاصی نیست، یک درگیری کوچک است و تا دقایقی دیگر به پایان می‌رسد و حتی گوشه‌ای از تاریخ را به نام خود ثبت نمی‌کند.

اما خبرها یک‌به‌یک از راه رسید و هر خبر ترسناک‌تر از خبر پیشین بود. مجلس شورای اسلامی صحنه درگیری است، تروریست‌ها به حرم مطهر امام (ره) حمله کردند. تروریست‌ها رو به مردم آتش گشودند. تروریست‌ها با اسلحه از گیت نگهبانی رد شدند. تروریست‌ها در حیاط پشتی حرم امام گیر افتادند. انفجار در حرم. خنثی‌سازی تیم سوم تروریستی. هر خبر سهمگین‌تر و ناامیدکننده‌تر از خبر پیش می‌رسید. نیروهای نویو به مجلس رسیدند. به محض اینکه ته دلمان کمی گرم می‌شد، خبرها ترسناک‌تر می‌شد. داعش مسئولیت حمله به تهران را برعهده گرفت. هنوز در نایابوری از این داستان بودیم و دلمان قرص بود که یکی از تروریست‌ها با شلیک تک‌تیرانداز به سرش از شکافتن جمعیت بازماند. همین موقع ویدئویی کوتاه از شهادت

دو کارمند مجلس منتشر شد. ویدئویی چندثانیه‌ای که وحشت به جان ما می‌انداخت و قساوت و وحشی‌گری داعش‌وار را به روی ما می‌آورد. مشابه این ویدئوها را دیده بودیم، دیده بودیم که چطور از بچه‌های کم‌سن استفاده می‌کنند و نام خداوند

را با وقاحت بر زبان جاری می‌کنند، اما هیچ‌وقت روبه‌روی آن دوربین یکی از ما نبود. یکی از خودمان. یکی از خودمان که در صف ثانوالی، در صف اتوبوس، در سالن سینما، در رستوران بین‌راهی بعد از عوارضی می‌بینیم. چه اشک‌ها که از آن چهارشنبه روی گونه‌های ما ننشسته است. پس از ظهر که هر دو حمله تروریستی برچیده شد و نفس راحتی کشیدیم برای چند دقیقه، تعداد کشته‌شدگان ایرانی به ۱۲ نفر رسیده بود. ۱۲ انسان، ۱۲ هموطن. خبر رسیده بود که از میان زخمی‌ها هم چند نفری حالشان وخیم است و اوضاع خوشی ندارند. عدد شهادی ما به ۱۷ رسید. ۱۷ هموطنی که روز جمعه تشییع شدند و ما اسم‌هایشان را به خاطر داریم: رضا، علی، جعفر، حمید، جواد ... و مازیار، حسین، هانیه، آخ هانیه. هموطنانمان بودند، در شبکه‌های اجتماعی دیده بودیمشان، پاپای‌ها هم رأی داده بودیم. نه می‌دانستیم اهل کجا هستند و نه می‌دانستیم به چه زبانی صحبت می‌کنند. داغدار و عزادار و ناخوش مانده بودیم و تنها درسی که گرفتیم اتحاد بود. متحد بمانیم برای کشوری که از صمیم قلب دوستش داریم.

■ از ایران

نه آنکه یادمان برود در ساعت‌های ابتدایی حمله داعش به ایران برخی‌ها شروع به بی‌گانه‌گرایی کردند، با فراموش کنیم که برخی افراد روی طبل انتخابات گذشته کوبیدند یا به دنبال مقصر و قهرمان‌سازی چطور همگاری را به سرخه گرفتند، آنها را یادمان نرفته است.

یادمان نرفته که برخی رمز موفقیت را از یاد بردند. یادشان رفت در این روزها و ساعت‌ها که با دشمن در حال نبردیم، هیچ‌چیز بدتر از جدایی انداختن میان یک ملت نیست. اما همه‌مان این‌طور نبودیم و چه عجیب بود که آدم‌ها، بی‌آنکه کارشناسی، مسئول و مدیری به آنها بگوید، خودشان رمز موفقیت را پیدا کردند. نشان‌های دعا برای ایران تبدیل به آواتار شد و اشک و اشک و اشک. تصویر نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی در کنار هم دست‌به دست می‌شد و صدای دست‌مریزاد و خسته

امید‌های ما پای‌رجاست

از امیدنوشتن در آن لحظات کمی سخت بود، اما مگر شما امید را تجربه نکردید در آن ثانیه‌ها؟ از تصویر نیروهای نظامی و انتظامی در کنار هم نور امید به دل‌هایتان نتابید؟ از شنیدن خبر اضافه شدن نیروهای نویو ته دلتان قرص نشد؟ وقتی شنیدید که یک نفر، یک هموطن، به محض شنیدن لهجه نامتعارف یک زن جلوی مجلس او را به نیروهای امنیتی معرفی کرده است، ثانیه‌ای آرام نشدید؟ یا حتی با دیدن تصویر آن دو مرد که می‌دوند و از دوربین دور می‌شوند؟ این میان نیروهای امنیتی و نظامی شما را تحت‌تأثیر قرار نداد؟ از شما چه پنهان تصور تک‌تیراندازی که توانسته شبیه به فیلم‌های سینمایی، تروریستی را از فاصله‌ای دور ناکار کند، هنوز که هنوز است احساس اطمینان و اعتمادی به من می‌دهد...

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران

تحران